

نمایشنامه

## «کنکور ابوالقاسم و نادر»

جهت ارائه به دبیرخانه نمایش‌های شهری پایین خیابون

نویسنده:

محمد اکبریان

کارگردان و مجری طرح:

امین صبوری

۰۹۳۸ ۰۶۸ ۸۹۵۸

---

شخصیت‌ها:

حکیم ابوالقاسم فردوسی

نادر شاه افشار

مراقب

مسئول ثبت نام دانشگاه

«پرده اول»

(محل برگزاری کنکور سراسری دانشگاه‌ها. مراقب جلسه وارد صحنه می‌شود)

مراقب: کنکور سال ۱۳۹۴. داوطلبین گرامی توجه کنند شماره صندلی شان با شماره کارت ورود به جلسه یکی باشد. صندلی خود را بر اساس شماره کارت ورود به جلسه پیدا کنند و مستقر بشن.

(نادر شاه افشار وارد می‌شود)

نادر: کجاست این تخت نشیمن ما؟

مراقب: شماره کارتت چنده؟

نادر: اینجا فقط ما سوال می‌کنیم و شما رعیت جواب می‌دهید... کجاست این تخت؟

مراقب: چی میگی تو بابا؟ برو سرجات بشین... سر و صدا هم نکن.

نادر: این بی‌خرد دیگر کیست؟ بدهم پدرت را درآورند؟

مراقب: کارتت رو بده ببینم (کارت را می‌گیرد و از روی آن می‌خواند) نام: نادر، نام خانوادگی: افشار... داوطلب رشته... به شماره ۲۶۸۴۸۴۵۶ بیا جات اینجاست بشین.

(نادر می‌نشیند. فردوسی با شاهنامه‌ای زیر بغل وارد می‌شود. مراقب متوجه حضورش می‌شود و کتاب را می‌بیند)

مراقب: این چیه آوردی سر جلسه کنکور؟

فردوسی: شاهنامه

مراقب: شاهنامه چرا آوردی؟ یه آبی یه خوراکی‌ای چیزی می‌آوردی... بدش من پدر جان.

فردوسی: دستت را بکش! به محمود غزنوی ندادم به تو بدهم. بسی رنج نبردم در این سال سی که بدهمش به تو... من شب هم با این می‌خوابم!

مراقب: همیشه آقای عزیز... ازت بگیرن تقلب برات رد می‌کنن و از جلسه می‌ندازنت بیرون.

فردوسی: به گمانم مرا نمی‌شناسی که این ذلت بر من روا می‌داری...

مراقب: آره نمی‌شناسم... اسمتون؟

فردوسی: ابوالقاسم

مراقب: کدوم ابوالقاسم؟

فردوسی: فردوسی

مراقب: همچین میگه فردوسی انگار پدر شاه افشاره...

نادر: ابوالقاسم بده اونو مارو معطل نکن و الا میایم چشمانت را درمی‌آورم

(فردوسی می‌شیند. مراقب نگاهی به ساعتش می‌کند)

مراقب: داوطلبین گرامی! سر جای خود بنشینید و سکوت را رعایت کنید تا چند دقیقه دیگر شروع می‌کنیم

(مراقب می‌رود)

نادر: ابوالقاسم تو اینجا چه می‌کنی تو که خود حکیمی؟

فردوسی: چه حکیمی؟ می‌گویند تا مدرک نداشته باشی هیچ‌جا استخدام نمی‌کنند. من نیز آمده‌ام تا به دانشگاه بروم مدرک بگیرم. تو اینجا چه می‌کنی تو که خود شاهی خیر سرت؟

نادر: می‌گویند شاه بلاد عثمانی مدرک دکتری گرفته است. دیدیم زشت است ما سیکل داشته باشیم. گفتیم بیاییم و مدرکی بگیریم

فردوسی: درود بر تو ای شاه شاهان که مانند دیگر مملکت‌داران نرفته‌ای مدرک از بازار بخری

نادر: مگر می‌شود مدرک خرید؟

(مراقب وارد می‌شود)

مراقب: نادر، ابوالقاسم سکوت رو رعایت کنید

نادر: باشد ... باشد

مراقب: صدا از کسی درنیادها

فردوسی: چشم در نمی‌آید

(مراقب می‌رود)

نادر: اگر می‌شود مدرک خرید پس چرا باید به دانشگاه رفت؟

فردوسی: اولاً مدرک خریدن کار بسیار ناپسندی ست. دوماً اگر به دانشگاه بروی می‌توانی بیاموزی که چگونه کارهایت را دانش‌بنیان انجام دهی. سوماً از رهگذر آن‌چه آموختی می‌توانی و کار و شغلی فراهم کنی...

نادر: پس خیل عظیم فارغ‌التحصیلان بیکار چه می‌گویند؟

فردوسی: آنان کسانی هستند که فکر می‌کردند به محض ورود به دانشگاه، کار و شغل و موقعیت‌های اجتماعی همچون لقمه‌های حاضر و آماده‌ای، منتظر ورود به دهان مبارکشان هستند!

نادر: ما که هم شغل داریم هم موقعیت اجتماعی خوب... مدرکمان را بگیریم کافی ست...

فردوسی: به ایزد پاک پناه می برم از مدارکی که به حال این مردم و سرزمین سود نبخشد...

نادر: حال این سخنان را رها کن و بگو چقدر خوانده ای؟ باید به من برسانی!

فردوسی: هرگز... به دادار آسمانها و زمین سوگند که هرگز این ذلت را نخواهم پذیرفت

نادر: چه؟ برای من آدم شده ای؟ یادت رفته برای شاهنامه ات دنبال پول می گشتی آمدی دربار پول گرفتی؟ بشکند این دست که نمک ندارد. باز میای پول بگیری.

فردوسی: چرا مهمل می بافی؟ من قریب به ۸ قرن قبل از تو می زیستم...!

(مراقب وارد می شود)

مراقب: داوطلبین محترم می تونید دفترچه های عمومی رو که کنار صندلی هاتون روی زمین قرار داده شده رو بردارید و شروع کنید

(دفترچه های عمومی را برمی دارند. مراقب بالای سر آنها می ایستد. نادر هر از چند گاهی به فردوسی نگاه می کند. مراقب به او تذکر می دهد.)

مراقب: نادر، سرت روی برگه خودت باشه

نادر: رعیت، بیا اینجا ببینم

مراقب: بله

نادر: آب من گرم شده برایم عوض کن

مراقب: همیشه همین رو بخور

نادر: چی؟ من آب گرم بخورم؟ بدهم پدرت را درآورند؟ بدهم چشمانت را درآورند؟

مراقب: خيله خب باشه سر و صدا نکن الان برات عوض می کنم

(مراقب می رود)

نادر: ابول جان چه کردی؟

فردوسی: وا اسفا

نادر: چی شده؟

فردوسی: وا مصیبتا

نادر: بگو دیگر چه شده؟

فردوسی: این چه رنجی است دیگر؟ این چه سوالاتی است؟ چرا انقدر سخت و مشکل؟

نادر: خب اینا شعرهای خودت است پدر سوخته

فردوسی: اگر می‌دانستم این سی سال رنج من باعث رنج دیگران می‌شود هرگز آنها را نمی‌سراییدم

نادر: برو سراغ زبان اجنبی تا وقت از دست نرفته

فردوسی: وای وای این چه سوالاتیست؟ من بسی رنج بردم در این سال سی که این سوالات انگلیسی باشد؟

(ملتمسانه) نادر جان دستم به دامان پر برکت... چه کنم؟ باز تو یک سفر فرنگ رفته‌ای...

نادر: اگر آدم بودی و مثل بچه آدم رفتار کرده بودی اکنون به تو می‌ساندم حال به درد خود بمیر.

(نادر برگه های تقلبش را درمی‌آورد و مشغول تست زنی می‌شود)

نادر: دلم برای سوخت تو که نتوانستی کاری کنی حداقل از این سیمرغ گور به گور شده کمک بگیر

فردوسی: راست می‌گویی... آتش داری؟

(نادر فندکی به فردوسی می‌دهد و او پر سیمرغی آتش می‌زند در همین هنگام مراقب وارد می‌شود)

مراقب: چیکار می‌کنین؟ چرا آتیش بازی می‌کنین (برگه تقلب نادر را می‌بیند) این چیه؟ تقلب می‌کنی؟... تقلب

میاری سر جلسه کنکور؟... پاشید برید بیرون... پاشید...

فردوسی: من پر سیمرغ را آتش زدم تو چرا آمدی؟

مراقب: پاشید برید بیرون...

نادر: کوه نور را به تو می‌دهم...

مراقب: رشوه به مامور دولت در حین انجام وظیفه ... برید بیرون...

(مراقب هر دو را بیرون می‌کند)

## «پرده دوم»

(محل ثبت نام دانشجویان جدیدالورودِ فردیسِ بین الممل بدون کنکور! مسئول ثبت نام پشت میزی نشسته است. فردوسی و نادر به همراه هم وارد می شوند.)

مسئول ثبت نام: ا! چرا شما با هم اومدین داخل؟

نادر: مگه چیه؟

مسئول ثبت نام: اینجا فردیسه! یعنی فردی ست!! (خطاب به فردوسی) پرونده تونو بیارین پدر جان.

فردوسی: اما من برای ثبت نام نیامده ام

مسئول ثبت نام: پس اومدین چیکار؟

فردوسی: آمده ام تا نظاره گر این مصیبت باشم...

مسئول ثبت نام: (خطاب به نادر) بسیار خب شما بیا جلو (نادر پیش می رود و پرونده اش را به مسئول ثبت نام می دهد. مسئول پرونده را ورق می زند. هر قدر بیشتر بررسی می کند متعجب تر می شود) حمله به هندوستان! بد رفتاری با زیردستان! درآوردن چشم فرزند!! اوضاع انضباطیتون که خیلی خرابه. مدرک دیپلمتونم که داخل پرونده نیست. آخرین مدرک تحصیلیتون باید باشه

نادر: من اصلا دیپلم ندارم!

مسئول ثبت نام: پس چی دارین؟

نادر: سیکل!

مسئول ثبت نام: شرمنده. حداقل مدرک تحصیلی واسه ثبت نام توو دانشگاه دیپلمه. بفرمایید. نفر بعدی... (نادر یک کیسه کوچک از جیبش درمی آورد و روی میز مسئول می گذارد. مسئول با تعجب) این چیه؟

نادر: بخشی از کوه نور است!!

مسئول ثبت نام: (خشمگین روی میز می زند و از جا برمی خیزد) رشوه به مامور دولت در حین انجام وظیفه؟ برو بیرون آقا (مامورین انتظامات را صدا می زند. نادر نیز وارد مشاجره می شود. گاه تهدید می کند و گاه تطمیع. بالاخره مسئول ثبت نام نادر را بیرون می کند و خودش نیز از صحنه خارج می شود)

فردوسی: (فردوسی که تاکنون در گوشه‌ی صحنه نظاره‌گر اتفاقات بود به وسط صحنه می‌آید. شاهنامه را باز می‌کند و می‌خواند)<sup>۱</sup>

کنون تا چه داری بیار از خرد	که گوش نیوشنده زو برخورد
خرد بهتر از هر چه ایزد بداد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
کسی کو خرد را ندارد ز پیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
به گفتار دانندگان راه جوی	به گیتی بپوی و به هر کس بگوی

پایان

---

<sup>۱</sup> - اشعار از شاهنامه فردوسی انتخاب شده است.